





دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه فلسفه

رساله برای دریافت درجه کارشناسی ارشد در رشته فلسفه

عنوان:

بررسی انتقادی شکاکیت هیوم

استاد راهنما: آقای دکتر سید محمد حکاک

استاد مشاور: آقای دکتر سید مسعود سیف

نگارش: عباس خلجی

شهریور 1388

تقدیم به:

نماد ایثار و محبت؛ مادرم، و

نماد تلاش و استقامت؛ پدرم.

تقدیر و تشکر:

با سپاس فراوان از اساتید بزرگوام

جناب آقای دکتر سید محمد حاک

و

جناب آقای دکتر سید مسعود سیف

که بی تردید بدون راهنمایی‌ها و مشاوره‌های ایشان، بضاعت انجام چنین کاری نداشتم.

و

با سپاس از برادر عزیزم **جعفر خلجی**.

چکیده

تجربه‌گرایی در واقع نوعی تقابل با عقل‌گرایی، و مسبوق دانستن تمام ادراکات بشر، تصورات و تصدیقات به حس است که بالطبع شکل افراطی آن موجب شکاکیت در تمام مفاهیم مابعدالطبیعی است. متفکران این مکتب با رد اصول تفکر مدرسی و با تکیه بر روش‌های علمی، افق‌های نوینی پیش روی فلسفه گشوده و آن را مجهز به ابزارهای کارآمدتری نمودند. فیلسوفی چون هیوم که در این رساله به بررسی شکاکیت وی پرداخته‌ایم شهسوار این نگرش تجربی است. فلسفه اصالت تجربه، که با بیکن و هابز شروع و توسط لاک و بارکلی تداوم یافت، در هیوم به کمال رسید. کمال فلسفه تجربی رشد نوعی شکاکیت بود و چنانچه راسل گفته است هیوم عقاید پیشینیان خود را به نتیجه منطقی‌اش رسانید. او تمام معرفت را به انطباعات و تصورات محدود نمود و در عین اینکه با ملاک مسبوقیت تصورات به انطباعات مفاهیم فلسفی را نقد و رد کرده و آنها را موهوم می‌داند در همان حال شدیدترین حملات را به شکاکان و شکاکیت وارد می‌کند. آموزه معرفت‌شناسانه هیوم موجب می‌گردد تمام مقولات مابعدالطبیعی چون علیت، جوهر، وجود عالم خارج و... را زیر سوال برده و منتفی اعلام کند. از طرفی طبیعت آدمی را مانع توقف در این شکاکیت می‌داند، زیرا نمی‌توان از باور کردن باز ماند. بنابراین، هیوم از یک لحاظ (از لحاظ فلسفی) شکاک است ولی از لحاظ دیگر (از لحاظ طبیعت آدمی) مخالف شکاکیت است. مسأله این پایان‌نامه بررسی شکاکیت هیوم از هر دو جنبه فلسفی و طبیعی یا جنبه ایجابی و سلبی است، و نیز می‌خواهیم به بررسی این مطلب بپردازیم که آیا می‌توان این شکاکیت یا عدم شکاکیت را قبول کرد

یا نه؟

فهرست مطالب

| | |
|----|--|
| 1 | مقدمه |
| 2 | تعریف شکاکیت |
| 4 | اقسام شکاکیت |
| 7 | تاریخچه شکاکیت |
| 8 | شکاکیت ابتدائی |
| 12 | شکاکیت پیرونی |
| 14 | شکاکیت آکادمیک |
| 19 | شکاکیت در قرون وسطی |
| 20 | شکاکیت دوره جدید |
| 31 | فصل اول - کلیاتی دربارهٔ نظریهٔ معرفت هیوم |
| 32 | نگرش هیوم نسبت به شکاکیت |
| 34 | علم طبیعت آدمی |

| | |
|----|--|
| 36 | روش تجربی و استقرائی |
| 39 | منشأ تصورات |
| 42 | تقدم انطباعات بر تصورات |
| 43 | تداعی تصورات |
| 46 | اهمیت تقدم انطباعات بر تصورات (محک معناداری) |
| 49 | فصل دوم - علیت |
| 50 | مقدمه |
| 50 | نسبت‌های طبیعی و فلسفی |
| 52 | نسبت‌های تصورات و امور واقع |
| 54 | گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی |
| 56 | تحلیل نسبت علی و معلولی (علیت) |
| 59 | نسبت مکانی یا مجاورت |
| 59 | نسبت زمانی |
| 61 | منشأ تصور ارتباط ضروری |
| 61 | اصل ضرورت علت |

| | |
|----|---|
| 65 | اصل سنخیت علت و معلول |
| 69 | تبیین روانشناختی علیت |
| 73 | جنبهٔ سلبی نظریه |
| 74 | جنبهٔ ایجابی نظریه |
| 77 | طبیعت و باور به وجود علیت |
| 79 | نقد و بررسی نظریه هیوم |
| 79 | پاسخ کانت |
| 82 | نقد راسل |
| 83 | نقد وایتهد |
| 84 | نقدی بر اصل یکنواختی طبیعت |
| 85 | انکار علیت با پذیرش آن |
| 85 | نقد نحوهٔ برون‌رفت هیوم از شکاکیت |
| 89 | فصل سوم - جوهر |
| 90 | مسائل کلی در مورد جوهر |
| 91 | اصالت عقلی‌ها و نظریه جوهر |
| 93 | اصالت تجربی‌ها و نظریه توده‌ای |

| | |
|-----|--|
| 95 | نظریه هیوم در مورد جوهر جسمانی |
| 99 | نظریه هیوم در مورد جوهر نفسانی |
| 99 | تجرد نفس |
| 103 | اینهمانی شخصی |
| 114 | طبیعت و باور به وجود جوهر |
| 116 | نقد و بررسی نظریه هیوم |
| 116 | نقد نظریه توده‌ای جوهر |
| 120 | نقدی دیگر |
| 122 | نقد من دوپیران |
| 122 | نفی جوهر با اثبات جوهر |
| 124 | فصل چهارم - وجود عالم خارج |
| 125 | علل باور به وجود اجسام و عالم خارج |
| 127 | حواس و باور به وجود اجسام |
| 130 | عقل و باور به وجود اجسام |
| 131 | متخیله و باور به وجود اجسام |

| | |
|-----|--------------------------------|
| 134 | طبیعت و باور به وجود عالم خارج |
| 136 | نقد و بررسی نظریه هیوم |
| 137 | نسبیت ادراکات |
| 138 | توهم دوبینی |
| 140 | پاسخ کانت |
| 141 | برهان عالم خارج |
| 143 | نتیجه گیری |
| 146 | منابع |

مقدمه

تعریف شکاکیت

کلمه شکاکیت معادل کلمه انگلیسی «skepticism-scepticism» است که از کلمه

یونانی «skeptikos» به معنای سنجشگر، محقق و پژوهشگر گرفته شده است. «اصطلاح

skepticism [که ما اصطلاح شکاکیت را معادل آن به کار می‌بریم] در اصل و بر طبق ریشه

لفظ، به معنی مذهب تحقیق و پژوهش بوده است.»¹

علاوه بر بیان لغوی و اصطلاحی این لفظ، تعاریف و تبیینهای متعددی از شکاکیت به‌عنوان

یک دیدگاه و یا یک طرز تفکر به عمل آمده است که در اینجا با اشاره به چند مورد از این

تعاریف به روشن ساختن موضوع بحث می‌پردازیم.

«شکاک در عرف عام کسی است که شک می‌کند، یا حقایق ادعایی را در محل سؤال و

تردید می‌آورد. در دم می‌توان دید که از درجات ممکن شکاکیت به این معنی، به هر تعداد می‌توان

یافت. کسی ممکن است در چیزهای اندکی شک کند، یا بکوشد تا در همه چیز شک کند، یا (در

حد میانگین) در برخی انواع عقاید شک ورزد؛ لیکن از لفظ شکاکیت در اصطلاح فلسفی‌اش

معنایی بسیار خاص‌تر از تداول عامه آن مستفاد می‌گردد. درحالی‌که در مورد اول کافی است که

کسی در هر باره‌ای ابراز شک کند تا نام «شکاک» گیرد، مورد دوم حال دیگر دارد.... شکاک به

وسیع‌ترین معنای فلسفی، کسی است که به دلایلی خاص در اعتبار و قطعیت آنچه دیگران شناخت

می‌انگارند چون و چرا می‌ورزد.»²

شکاکیت در اصطلاح معمولی، معنایی متفاوت با اصطلاح خاص خود دارد. «در اصطلاح

1- وال، ژان، بحث در مابعدالطبیعه، ترجمه یحیی مهدوی، ص 502.

2- هرمن رندل، جان، و باکلی، جاستون، درآمدی به فلسفه، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، ص 90.

معمولی شکاک به کسی اطلاق می‌شود که در همه امور تردید و شک می‌کند و در شک و دودلی می‌ماند و نمی‌تواند به‌طور قطع و جزم حکمی بکند.¹

در دایرةالمعارف راتلج² شکاکیت چنین تعریف شده است: شکاکیت دیدگاهی است که بر طبق آن ما از معرفت به هر چیزی عاجزیم. به‌طورکلی، این اصطلاح شامل آراء و نظریاتی است که هرگونه شناخت صریح و مطمئنی را انکار می‌کنند و امکان دستیابی به معرفت را غیرممکن می‌دانند. وجوه مختلف شکاکیت می‌تواند شامل این نظریات باشد: هیچ‌یک از باورهای ما یقینی نیست، هیچ‌کدام از این عقاید و باورها موجه نمی‌نماید، هیچ‌یک از باورهای ما معقول و منطقی نیست و بالاخره این‌که پذیرش این اعتقادات و باورها معقول‌تر و منطقی‌تر از انکارشان نخواهد بود؛ یعنی همان‌گونه که ما از پذیرش برخی آراء و نظرات، به‌خاطر غیرمعقول بودن آن‌ها اجتناب می‌کنیم، عدم پذیرش آن‌ها نیز به همان اندازه غیرمنطقی است و ترجیح پذیرش باوری بر باوری دیگر عقلانی و منطقی نخواهد بود. شکاکیت می‌تواند با توجه به نوع معرفتی که دنبال می‌کند متفاوت باشد. شکاکیت مربوط به باورهای مبتنی بر حافظه و استقراء، و یا شکاکیت مربوط به باورهای مبتنی بر جهان خارج و اذهان دیگر، از این قسم هستند.³

از تعاریف مذکور می‌توان نتیجه گرفت: شک، عدم توانایی انسان برای شناخت حقیقی و شکاک، متفکری است که با تردید در امکان شناسایی و حصول یقین، به شک در عینی و حقیقی بودن ادراکات خود می‌پردازد و با به چالش کشیدن معرفت و ناموجه دانستن آن، منکر هرگونه معرفت یقینی است. او با چنین موضعی در مقابل گروه دیگری از متفکران قرار می‌گیرد که

1- فولکیه، پل، فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه، ترجمه یحیی مهدوی، ص 51.

2- Routledge

3- Craig, Edward, Routledge Encyclopedia of philosophy, vol.8, p.493.

اصحاب جزم¹ و یقین‌نمیده شده‌اند. گروه اخیر در امکان‌شناسائی و حصول معرفت یقین‌داشته و انسان را قادر به ادراک واقعیات و حقایق می‌دانند.

اقسام شکاکیت

شک از خصوصیات انسانی است، هر فرد انسانی به اقتضای حزم و دوراندیشی و برای دوری از نتایج نامطلوب اعمال خود در بعضی شرایط و در مواجهه با برخی امور شک و تردید می‌کند، بنابراین برای روشن شدن موضوع بحث باید به تحلیل این موضوع پرداخت که منظور ما از شک در این رساله چیست؟

شک در یک دید کلی و جامع سه قسم است: یکی جنبه عملی، دیگری جنبه عقیدتی، و سومی جنبه فلسفی دارد. هر سه جنبه در تاریخ علم و فلسفه مورد تصریح قرار گرفته است.

شک‌گرایی عملی عبارت است از رویکردی که در آن عمداً و آگاهانه از باور به چیزی و همچنین از عدم باور به آن خودداری و پرهیز می‌شود. معمولاً شک عملی را اینگونه تعریف می‌کنند «از جنبه عملی، شک حالت و وضع کسی است که از تصدیق کردن خودداری می‌کند. معمولاً دامنه این تشکیک بسیار محدود است و شامل مسائل معینی می‌شود»² ابعاد شک عملی دربرگیرنده همه گستره عملی انسانهاست، و حالت مقابل آن اراده و تصمیم قاطع است.

شک اعتقادی را شاید بتوان با شک عملی توجیه و تبیین کرد، ولی چون ساحت عمل مجزا از ساحت اعتقاد است از این رو، شک اعتقادی جایگاه جداگانه‌ای برای پژوهش دارد. شک اعتقادی در برابر ایمان قرار دارد.

1- dogmatists

2- فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه، ص 51.

شک فلسفی بطور کلی صورتی مغایر با دو صورت پیشین دارد و از میان انواع کلی شک، تنها شک‌هایی که بایسته بررسی و پژوهش معرفت‌شناختی است، همین شک فلسفی است. شک عملی و اعتقادی بیشتر جنبه فردی و موردی داشته تا جنبه علمی و قانونمندی؛ در حالیکه شک فلسفی شک نظام‌مندی است که بر اساس پاره‌ای از قوانین فلسفی یا علمی تحقق یافته است. پس می‌توان شک فلسفی را همان‌گونه که پل فولکیه¹ گفته است، تعریف کرد:

«از لحاظ فلسفی، مذهب شک طریقه‌ای است که دستور آن این است: نباید درباره هیچ امری حکم کرد؛ زیرا چون انسان نمی‌تواند نائل به یقین بشود، مقتضای حکمت، تعویق و توقیف حکم است. دامنه شک فلسفی بسیار وسیع است و معنای متداول آن کلی است؛ یعنی شامل هر گونه تصدیقی می‌شود.»²

شک فلسفی بر خلاف شک عملی و اعتقادی در مقابل تصمیم و ایمان نیست، بلکه در مقابل یقین قرار دارد. همین قسم از اقسام کلی شک است که چالش‌های فلسفی و مشکلات معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی را پیش کشیده است.

شک فلسفی را می‌توان به «شکاکیت متافیزیکی»³ و «شکاکیت معرفت‌شناختی»⁴ تقسیم کرد. شکاکیت متافیزیکی منکر وجود واقعیات بیرونی است و در مقابل، شکاکیت معرفت‌شناختی با پذیرش وجود این واقعیات معرفت به آنها را انکار می‌کند. این نوع شکاکیت به نوبه خود به شکاکیت «موردی»⁵ و «عام و فراگیر»⁶ تقسیم می‌شود. شکاکیت عام و فراگیر امکان معرفت را

1- Paul Foulquie

2- همان جا.

3- metaphysical skepticism
4- epistemological scepticism
5- local
6- global

یکسره نفی می‌کند و وجود هیچ نوع معرفتی را نمی‌پذیرد. در مقابل، شکاکیت موردی امکان حصول معرفت را تنها در یک یا چند قلمرو انکار نموده و دستیابی به آن را در سایر حوزه‌ها ممکن می‌داند، و معتقد است باید حوزه شناختنی‌ها را از حوزه ناشناختنی‌ها تفکیک کرد.

شکاکیت را از منظری دیگر می‌توان اینگونه تقسیم کرد:

1- شکاکیت از راه استدلال

2- شکاکیت از راه استفهام

3- شکاکیت از راه طرز تلقی

در شکاکیت نوع اول، فرد شکاک در تبیین موضع شکاکانه خود متوسل به دلیل و برهان می‌شود و با رعایت موازین منطقی و با تکیه بر برخی مقدمات، استدلالهایی را برای رسیدن به نتیجه مورد نظرش فراهم می‌نماید.

در شکاکیت استفهامی، استدلالی صورت نمی‌گیرد ولی فرد شکاک با سوال کردن پیاپی از مدعی معرفت، سعی می‌کند وی را در پاسخ‌گویی به بن‌بست رسانده یا به تناقض‌گویی وادارد. او تلاش می‌کند تا نشان دهد تمام ادعاهایی که از جانب مدعی معرفت مطرح می‌شود، بی پایه بوده و یا بر یک یا چند باور مبتنی هستند که وی برای داشتن آن باورها توجیهی ندارد. سپس این نتیجه را می‌گیرد که تمام علوم انسان، بی پایه و اساس است.

شکاک نوع سوم، شکاک از راه طرز تلقی، نه بر شکاکیت خویش استدلال می‌کند و نه از راه استفهام مخاطب را در موضع شکاکانه قرار می‌دهد. دیدگاه‌اش بیانگر یک «طرز تلقی خاص» از شرایط و معیارهای لازم و کافی برای حصول معرفت است. چنین شخصی دیرباور است که طرز تلقی رایج در باب معرفت را ساده‌لوحانه دانسته و در این جهت به حزم‌اندیشی معتقد است.

تاریخچه شکاکیت

شکاکیت محوری‌ترین مسأله معرفت‌شناختی بوده و هست که دارای پیشینه طولانی است. ارتباط این دو به حدی است که عده‌ای معتقدند اساساً معرفت‌شناسی با شک‌گرایی آغاز شده است. شک‌گرایان قائل به بی‌نتیجه و بیهوده بودن تلاش انسان در حصول به معرفت بوده و بر این باورند که انسان می‌تواند جوایز معرفت باشد، اما ممکن نیست بدان نائل شود. در سیر تاریخ فلسفه می‌توان بارها شاهد چالش بین شک و معرفت بود. ابتدا در یونان باستان بود که تفکر شک‌گرایی شکل گرفت و با پس رفتی موقت دوباره در قرون وسطی احیاء گردید. و در دوران جدید با دکارت از قالب بحث‌های الهی و دینی بیرون آمده رنگ و بوی فلسفی گرفت، و در نهایت توسط هیوم تقویت گردید. به طوری که در قرن حاضر نیز این تقابل در قالب کتب و مقالات ادامه دارد. مهمترین پرسشی که در باب شناخت از ابتدا مطرح بوده این است که آیا اساساً می‌توانیم به چیزی معرفت داشته باشیم؟ آیا جهان قابل شناخت است؟ شکاکیت دیدگاهی است که پاسخ منفی به این پرسش می‌دهد. به تبع آن گروهی هر گونه معرفت را ناممکن دانسته و شناخت قابل اطمینان و اعتماد را انکار می‌کنند و در مقابل گروهی قائل به معرفت نسبی بوده و معرفت انسانی را محدود می‌دانند.

ما در این رساله با اشاره به ادوار مختلف شکاکیت و بررسی اجمالی هر یک از آنها، به

بررسی تفصیلی این مهم نزد دیوید هیوم¹ خواهیم پرداخت:

1- شکاکیت ابتدائی (باستان)

2- شکاکیت پیرونی

1- David Hume

3- شکاکیت آکادمیک

4- شکاکیت قرون وسطی

5- شکاکیت دوره جدید

شکاکیت ابتدائی

شکاکیت دیدگاهی بسیار قدیمی است و ریشه آن به یونان باستان بازمی‌گردد، شاید بتوان کسنوفانس¹ را آغازگر شکاکیت دانست که با پیش‌کشیدن بحث خطاپذیری حواس و عدم قطعیت احکام عقل عرفی، بستری مناسب برای شکاکیت پدید آورد. کسنوفانس از متفکرانی است که نیل به حقیقت و واقعیت را خارج از توان انسان می‌داند و معتقد به بی‌اعتباری ادراک حسّی است، وی عقایدش را در قالب نظم و به زبان شعر ارائه کرده است.

کسنوفانس در باب معرفت انسانی می‌گوید:

«حقیقت قطعی را هیچ انسانی ندیده است، هرگز کسی نخواهد بود که درباره خدایان و درباره هر آنچه من از آن سخن می‌گویم، حقیقت قطعی را بداند؛ زیرا حتی اگر او در گفتن اینکه حقیقت چیست کاملاً توفیق یابد، حتی در این صورت نیز خود او آن را نمی‌داند، بلکه درباره هر چیزی رأیی وجود دارد.»²

نتیجه‌ای که کسنوفانس از مشاهده عقاید متفاوت متفکران گرفت این بود که هیچ‌یک از آن عقاید نمی‌تواند درست باشد. وی نخستین کسی است که خطای حواس را مطرح کرده است، توهم بینایی که او بدان اشاره می‌کند شبیه عقیده هیوم در مورد شکسته در نظر آمدن پارو در آب

1-Xenophanes

2- گاتری، دلبیوکی، سی، تاریخ فلسفه یونان، ترجمه مهدی قوام صفری، جلد چهارم، ص 122.

است و می‌توان گفت که هیوم در انتقاد از اعتبار ادراک حسی به آن توجه داشته است.

کسنوفانس درباره عدم اعتبار ادراک حسی به بیان جمله‌ای می‌پردازد که این سخن تأییدی در محدودیت داوری انسان است و نسبی بودن داوری انسان را نشان می‌دهد. او می‌گوید «اگر خدا عسل زرد را خلق نمی‌کرد، انسان‌ها انجیرها را بسیار شیرین می‌یافتند»¹. پارمنیدس²، شاگرد کسنوفانس، و هراکلیتوس³ در شکل‌گیری شکاکیت سهم عمده‌ای دارند. آنها با شک در شناخت حسی بر این باور بودند که حقیقت را فقط عقل دریافت می‌کند و محسوسات نمی‌توانند گویای حقیقت باشند. پارمنیدس بر خلاف شهادت حواس، حرکت و تغییر را توهم دانسته و معتقد به ثبات در عالم بود. به زعم وی، واقعیت عینی از واقعیت حقیقی متفاوت بوده و واقعیت حقیقی خارج از جزئیات و تغییر است. در مقابل، هراکلیتوس منکر هرگونه ثباتی بوده و با اشاره به خطای حواس معتقد بود که همه چیز در حرکت است. او با بیان اینکه همه چیز در سیرورت و حرکت دائمی خلل ناپذیر است، خواستار بیان این مطلب بود که ثبات و سکونی وجود ندارد.

در نتیجه این آراء متعارض، گروهی ظهور پیدا کردند که در تاریخ فلسفه به سوفسطائیان معروف گردیدند. سوفسطائیان دارای تمایلات شکاکانه و نسبی بودند که با پذیرش شناخت حسی منکر حقانیت شناخت عقلی شدند. به زعم پیروان این نحله، حقیقت همان چیزی است که احساس می‌شود و عقل قادر به درک حقیقت نیست. پروتاگوراس⁴ با الهام از اشاره کسنوفانس به محدودیت داوری انسان و نسبی بودن آن، اذعان داشت که «انسان مقیاس همه چیزهاست مقیاس

1- همان، ص 131.

2- Parmenides

3- Heraclitus

4- Protagoras

هستی چیزهایی که هست و مقیاس نیستی چیزهایی که نیست.» و به عبارتی دیگر، محوری بودن قضاوت شخص در مورد امور را پیش کشیده و می‌گوید «انسان مقیاس همه چیز، و مقیاس بودن و نبودن آنهاست.» او با این عقیده، در صدد بیان نسبی بودن ادراک حسی است؛ به این صورت که ادراک حسی هر شخص برای خودش درست است نه برای دیگران.

گرگیاس¹، سوفسطائی بنام دیگری بود که پا فراتر گذاشته و بر خلاف پروتاگوراس، که هر چیزی را درست و حقیقی می‌دانست، وجود هرگونه معرفت و انتقال آن به غیر را مورد تردید قرار داد. «بنابر نظر گرگیاس، اولاً هیچ چیز وجود ندارد، زیرا اگر چیزی وجود داشته، یا از ازل بوده، یا به وجود آمده است. اما نمی‌تواند به وجود آمده باشد، زیرا چیزی نمی‌تواند نه از وجود و نه از عدم (لاوجود) به وجود آید، و نه می‌تواند ازلی باشد، زیرا اگر ازلی بود نامتناهی بود. لیکن نامتناهی به دلیل ذیل غیر ممکن است: نامتناهی نه می‌تواند در دیگری باشد و نه در خودش، پس هیچ‌جا نخواهد بود اما آنچه هیچ‌جا نیست، هیچ است. ثانیاً اگر چیزی هم وجود داشته باشد، نمی‌تواند شناخته شود. زیرا اگر وجود شناختنی باشد، پس آنچه به اندیشه درمی‌آید باید موجود باشد، و لاوجود هرگز نمی‌تواند به اندیشه درآید. در این صورت خطایی نمی‌تواند وجود داشته باشد، که باطل و بی‌معنی است. ثالثاً حتی اگر وجود شناختنی باشد، این شناسایی نمی‌تواند به دیگری منتقل شود. هر دالی غیر از مدلول است، مثلاً چگونه ما شناخت رنگها را به وسیله کلمات می‌توانیم به کسی منتقل کنیم، زیرا گوش آهنگها را می‌شنود نه رنگها را؟ و چگونه تصور واحد وجود در دو شخص در آن واحد می‌تواند باشد، زیرا آنها غیر از یکدیگرند؟»²

در امتداد این دید نسبی و شکاکانه‌ای که سوفسطائیان نسبت به طبیعت و معرفت انسانی

1- Gorgias

2- کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه جلال‌الدین مجتبیوی، جلد اول، صص 112-113.